

## تزئین کاران لباس

پراکنده‌ترین و بی‌حقوق‌ترین کارگران بخش پوشاک و لباس

(۲)

هاله صفرزاده

این بخش دوم گزارشی است که در مورد تزئین کاران لباس تهیه شده است. این مصاحبه نشان می‌دهد که چگونه در روند کار نطفه‌های آگاهی شکل می‌گیرد و این که سختی کار از سویی آنان را وادار می‌کند که برای بهتر شدن وضعیت زندگی و دستمزدشان تلاش کنند اما همین سختی کار، سد بلندی است که مانع از حرکت جمعی آنان می‌شود.

آنها با افزایش آگاهی در شرایط خاص می‌توانند حرکت مشترکی انجام دهند، شاید موفقیت‌های اندکی هم داشته باشند، ولی پراکندگی، عدم اجرای قوانین موجود و وجود تشکل‌های غیرمستقلی که عملکرد مناسبی در دفاع از حقوق آنان نداشته‌اند، تاثیر منفی در نگرش آنان نسبت به حرکات دسته جمعی دارد.

آنان حمایت واقعی را تنها در وجود قوانین مناسب نمی‌دانند بلکه برای ضمانت‌های اجرایی اهمیت بسیاری قائلند. ضمانت‌هایی که کارفرمایان را مجبور کند به این قوانین تن دهند. اما این ضمانت‌ها چیزی جز حرکت دسته جمعی و تشکل آنان حول خواسته‌های مشترکشان نیست.

با دختر جوانی که چند سالی است کار تزئین لباس عروس را در خانه انجام می‌دهد صحبتی داشتیم. گرمی و محبت او در همان لحظات اول به دل نشست. خستگی چشمانش با زیبایی‌اش در هم آمیخته بود. ۲۷ ساله است و فوق دیپلم معماری دارد. ابتدا از او پرسیدم چرا در رشته‌ی مرتبط با تحصیلش کار نمی‌کند؟ گفت:

- خیلی دوست دارم توی رشته‌ی خودم کار کنم ولی متأسفانه با فوق دیپلم نمی‌شود کاری مناسب پیدا کرد. باید درسم را تمام کنم. هزینه‌اش زیاد است. باید خودم هزینه‌ی تحصیل را فراهم کنم. بعدش هم که لیسانس گرفتم باید یک سالی مفت و مجانی کارآموزی کنم تا بتوانم جایی در بازار کار معماری برای خودم دست و پا کنم. یعنی باید از زیر صفر شروع کنم. با توجه به وضعیت مالی که من و دخترانی مثل من دارند، این کار سخت است. باید کار کنم پولی کنار بگذارم تا بتوانم درس بخوانم یا همین‌طور کج دار و مریز ادامه بدهم ببینم به کجا می‌رسم.
- درآمدتان مال خودتان است؟
- بله. بجز خورد و خوراک، بقیه مخرجم به عهده‌ی خودم است. اگر هم بتوانم کمک می‌کنم، مثلاً چیزی می‌خرم برای خانه و یا...
- از کارت بگو.
- من به عنوان فروشنده وارد کارلباس عروس شدم. اما با توجه به علاقه و هنرم توانستم کار دست را سریع یاد بگیرم و از این طریق کار کنم. به عنوان یک دختر جوان دوست نداشتم در محیط‌هایی کار کنم که حرف و حدیث باشد، به این خاطر کار توی خانه را انتخاب کردم. اولین کارفرمای من پسر جوانی بود که روی من نیت دیگری داشت. آدم بدی نبود. نیتش پاک بود می‌خواست بیاید خاستگاری. اما از نظر من OK نبود می‌توانستم در باغ سبز نشان دهم و ازش استفاده کنم. اما ماسک بداخلاقی زدم مثل سگ رفتار می‌کردم، ولی همیشه بهترین کارها را تحویل می‌دادم. فقط با مزون او کار می‌کردم. بهترین هنرم را به خرج می‌دادم با کمترین قیمت. آن روزها بازار کار عروس خیلی داغ بود اما طرح‌های موجود در بازار تکراری شده بود من طرح‌های جدید داشتم. کار برجسته می‌کردم که مورد استقبال قرار گرفت. خیلی‌ها آمدند دنبال من. ولی من فقط با اینها کار می‌

کردم. کارفرمای من از یک مغازه ی کوچک در طبقه ی دوم یک پاساژ کار خود را آغاز کرد با او نوعی شریک شدم. مغازه از او، کار از من. ولی در واقع من فقط کارگر او بودم. توی همان سال اول آنقدر وضع کار خوب بود که توانست بر خیابان مغازه ای بگیرد. مغازه دارهای با سابقه که اصلا او را آدم حساب نمی کردند حاضر شدند به او مغازه اجاره دهند. خلاصه ظرف دو سال آنقدر پول درآورد که صاحب ماشین و خانه شد ازدواج کرد و به همه جا رسید.

ولی خوب به این دلیل که من با او سرسنگین رفتار می کردم و رفتاری صمیمانه نداشتم، بعد از اینکه تمام تلاشش را کرد که به من نزدیک شود و موفق نشد زهرش را ریخت. دیگر مرا تحت فشار قرار می داد. پول کمتری می داد. دو دوتا چهار تا می کرد. از طریق دوستم در مغازه ی دیگری هم مشغول به کار شدم. صاحب کار جدید خیلی مودب بود و موجه. با او راحت تر برخورد می کردم. او از این مساله خیلی ناراحت بود و می گفت با همه خوب برخورد می کنی اما با من بد اخلاق هستی. در جوابش گفتم: تو کار می خوای کار خوب را داری می گیری، سرموقع داری می گیری قیمت مناسب هم که می گیری. این بهترین چیزی است که از یک کارگر می خواهی. دیگر رفتار خوب مرا برای چه می خواهی؟ رفتارهای خودت را هم ببین ... کارهای من روی بورس بود. آنها را با کمک یکی از فروشندگان هایش کپی زد و داد کس دیگری برایش دوخت. ۶ ماه این طور گذشت و من نمی دانستم. درآمد من بیشتر از طریق این مغازه بود و یواش یواش خیلی کم شد. به من می گفت که بازار خوب نیست. طرح ها مال من بود، حقش این بود که هر سفارشی که بیاید مال من باشد. کم کم متوجه شدم که چه کار می کند، اما چون اهل دعوا نیستم برخورد خاصی نکردم. خرده حسابی داشتیم حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ تومان که ۱۵۰ هزار تومانش را هم نداد. راحت گفتم: "نمی دهم حرف حسابت چیست؟" به این ترتیب همکاری من با او تمام شد. این هم شد آخر و عاقبت کاری که من اینقدر برایش زحمت کشیده بودم.

صاحبکار بعدی که اول خیلی موقر و مودب جلو آمده بود اما سر نخ هایی می داد که انگار انتظاراتی دارد. من هم که اهلهش نبودم اصلا به روی خودم نمی آوردم. به همین دلیل بعد از مدتی صد تا بهانه دیگر آمد وسط که ما نمی توانیم با هم کار کنیم. آنقدر که دیگر حتما جواب سلام مرا هم نمی داد. از آنجا هم کات شدم.

اما الان که توی کار گیر کرده اند و تزیین کار قبلی، کارهایش یکنواخت شده و فروششان کم شده، دوباره برای من پیغام داده که بیا سه چهار تا کار جدید تحویل بگیر. این از مشکلاتی است که در این کار ما با آن روبرو هستیم. همین باعث می شود که خسته شویم. خودم را با ۴ نفر دیگر مقایسه می کنم که با رفتارهای خیلی صمیمانه و نزدیک شدن و داشتن رابطه با کارفرما، با کمترین کار و تجربه، بیشترین استفاده را می برند اما من همه اش درجا می زنم. تازه اینها وجه کار ما را هم خراب می کنند. هر کس می شنود که در صنف لباس داری کار می کنی فکر دیگری می کنند.

#### - روزی چند ساعت کار می کنی؟

- بعضی روزها که کار هست شب تا صبح هم کار می کنم. گاهی اوقات در روز فقط ۴ ساعت استراحت می کنم ولی روزهایی هم هست که کار نیست و کلا بیکارم. الان دو هفته ای است که کار ندارم.

#### - درآمدت چطور است؟

- وقتی کار باشد و تو هم فشرده کار کنی درآمدش هم خوب است. البته اگر دستمزدت را به موقع بگیری و مناسب هم خرج کنی برای ماه های بیکاری هم جواب گو هست. ولی اگر دوسه ماه که کار کردی، دو سه ماه بعد دستمزدت را بدهند آن هم خرد خرد، می خوری به آن دوره ی بیکاری ... در واقع همیشه تو بی پولی و طلبکار. هیچ وقت پولی توی دستت نیست. گاهی وقتها از خودم می پرسم آیا معلومه که من دارم کار می کنم؟ هر چیزی که می خواهم بخرم، به خودم می گویم نه الان نباید برم سراغش، چون الان پول ندارم .... همیشه طلبکارم. وقتی هم پولم می آید دستم آنقدر خرد خرد است که هیچ کاری باهاش نمی شود کرد.

#### - نمی شود پول را موقع تحویل بدهند؟

- چرا. ابتدای کار از این قول و قرارها می گذاریم، منتها عمل نمی شود. ما کار را از خانه می فرستیم. بعد وقتی خودت می روی آنجا، می گویند الان پول توی دخل نیست باید مشتری بیاید و ... هفته ای یک بار تسویه می کنیم. اسمش این است که پول بهت می دهند. هیچ وقت ندیدم پول را درست بدهند. از ۲۰۰ هزار تومان ۵۰ تومانش را می دهند و بقیه اش می ماند. دستمزدم آنقدر خرد خرد به دستم می آید که عملا نمی شود با آن کاری کرد. یک صاحب کار داشتم که وقتی حساب به ۴۰۰ یا ۵۰۰ هزار تومان می رسید چک می داد و یک هفته ای هم پاس می شد. این خوش حساب ترین شان بود. اما دفعه آخر هم یک چک سه ماهه داد و خیلی اذیت کرد.

#### - هیچ وقت نقد کار نمی کنند؟

- وقتي بخوانند نقد کار کنند مشکلات ديگري با آنها داري. خانمي بود توي ميرداماد مزون داشت. انتظار ما اين است که خانم ها هواي خانم ها را داشته باشند ولي وقتي به جايي مي رسند وقتي به دختر يا زن تازه کاري مي رسند مي خوانند تلافي تمام آنچه به سرشان آمده در آورند. چون خودشان با سختي بسيار بالا آمده اند. ولي اين خانم سن بالايي داشت و از پادويي به جايي نرسیده بود، برخورد خوبي با من داشت و حساب و کتابش خوب بود. ولي خورد به مشکل مالي و پول مرا خرد خرد داد. يك ضرر ديگر هم در رابطه با اين خانم کردم. حدود ۴۰۰ هزار تومان پولم هيچ شد. صاحب کار اولم از اين خبر داشت که من با ايشان کار مي کنم. با او تماس گرفته بود که: "تا پي را که فلاني ۱۳۰ هزار تومان برات مي زند من ۹۰ هزار تومان کار مي کنم". خوب او مي توانست با قيمت پايين تر کار را قبول کند، چون همه چي را سري مي خريد. سنگ را كيلو كيلو مي خريد. ولي من بايد خرج کار را تكي و خرد خرد مي خريدم در نتيجه گران تر براي تمام مي شد. در آخر من مجبور شدم آن کار را ۱۰۰ هزار تومان با او حساب کنم. بعد از مدتي که کار به کسادي بازار خورد اين خانم نمايندگي مارک شانل را گرفت و شروع کرد به وارد کردن جنس از ترکيه.
- مي دانيد وقتي اينجوري توي کار ضربه مي خوري ديگر دست و دلت به کار نمي رود. آن وقت ترجيح مي دهی که يك کار روتين داشته باشي ولي آخر آن هم همين است...
- **گفتي يه دوره ي بيکاري داري. توي اين دوره ي بيکاري هيچ کاري ديگري انجام نمي دهی؟**
- چرا اگر کاري باشد انجام مي دهم. مثلا سال قبل مدتي با روبان گل درست مي کردم. براي يك کارگاه کفاشي. براي هر گل ۲۰۰ تومان مي گرفتم.
- **در روز چند تا درست مي کردی؟**
- ۵۰ تا مي شد.
- **چقدر وقت مي گذاشتي؟**
- تمام وقت آزادم را مي گذاشتم براي روزي ده هزار تومان. دختر همسايه مان اين کار را چند روزي کرد بعد ولش کرد. به دوست پسرش گفته بود و او هم گفته بود نمي خواهد اين کار را بکني من ماهي صد هزار تومان بهت مي دهم.
- **بابت اينکه وسايل و جنس به شمامي دهند از شما وديعه هم مي گيرند؟**
- نه بار اول گفت خودت روبان بگير و اين جوري کار را بزن. من هم اين کار را انجام دادم. دفعه ي بعد خودش روبان خريد و آورد.
- **دستمزد دفعه ي اول را نداد؟**
- نه. براي روبان آورد. در واقع پول روبان دستمزد من بود که پيشش بود. چون هزينه ي روبان با من بود.
- يعني هر گل روباني با خود روبانش ۲۰۰ تومان. يعني اين ۲۰۰ تومان همه اش دستمزد نيست؟
- درسته. مي گفت کارمان زياد است. ما روزي صد تا گل هم نياز داريم. حساب کنيد مي شود روزي بيست هزار تومان. هفته اي ۱۴۰ هزار تومان که ۲۰ هزار تومان هزينه ي روبان را اگر کم کني، مي شود ۱۲۰ هزار تومان و در ماه مي شود حدود ۴۸۰ هزار تومان. همين طوري که فکر کني درآمد بدی نيست که با کار توي خونه داشته باشي. ولي اگر پولش به موقع پرداخت بشه. زمان پرداخت ديدم نه از آن آدم هايي است که مي خواهد براي دادن پول بازي در بياورد. از اين ۵۰۰ هزار تومان، ۵۰ يا ۱۰۰ هزار تومان مي دهد مابقي اش مي رود شش ماه ديگر. متاسفانه بيگاري است ديگه.
- **سيستم کارلباس عروس چگونه است؟**
- مشتري لباس را از روي ژورنال انتخاب مي کند خياط مي دوزد و مي دهد دست من. من بايد از روي ژورنال طرح دست دوزي ها را طراحي کنم و بدوزم. گاهي هم طرح ها ابداع خودم است. به شگردها و لم هايي در کار دست مي زنم که کار قشنگ تر شود. يعني هم طراحي کار با من است و هم خودم کار را مي دوزم. کار طراحي از من خيلي انرژي مي برد. سخت است. اما وقتي ديدم که طرح ها مال من است ولي سفارشش را به کس ديگري مي دهند و سوء استفاده مي کنند ترجيح دادم کار ژورنالي انجام دهم که انقدر اعصابم خورد نشود. اما کار ژورنالي آخرش بيگاري است. اگر باهاشان راه بيايي، دلشان مي آيد پولت را بدهند وگرنه، نه!!
- **وقتي طراحي کار با خودت است چقدر مي گيري؟**
- متفاوت است از ده هزار تومان تا ۲۰۰ هزار تومان براي لباسي که همه کارش با من باشد و کار دست داشته باشد، آن هم کار دست زياد.
- **مثلا براي يك کار ۲۰۰ هزار توماني چقدر وقت مي گذاري؟**

- خیلی زیاد . دو هفته کامل که فقط وقت برای دستشویی رفتن داشته باشی و استراحت و خواب و خوراک بدون تعطیلی. بنشین و تکیه بدهی نخ و سوزن را به دست بگیری گردن پایین روی کار خم شوی و یک نفس کار کنی. بعضی کارها حریر است خیلی سخت است. سوزن و نخ را نمی توانی خیلی بکشی در دسرش زیاد است . ولی بعضی پارچه ها که کلفت تر است، راحت تر است. بعضی اوقات کار دو رنگ است مثلا سنگ نقره ای یا خامه را باید با هم کار کنی که کار را سخت تر می کند. یک لباس خیلی پرکار را تزئین کردم که طرح خیلی هم معروف است. روی حریر حاشیه دورتا دور بالاتنه و تکه های بزرگ گل روی دامن. دو رنگ هم باید کار می کردم. ۱۵۰ هزار تومان طی کرده بود ولی آخر سر ۱۰۰ هزار تومان داد. در اوج بازار کار یک هفته شبانه روز کار کرده بودم و کمترین میزان خواب را داشتم. دو هفته کار را در یک هفته فشرده کرده بودم.
- **چطوری می توانی این کار سخت را ادامه بدهی؟**
- خودم هم نمی دانم! چشمهایم خیلی ضعیف شده است با وجود این که سعی می کنم سلامت خودم را حفظ کنم ولی مشکلات دیگری هم برایم پیش می آید. همین که زیاد می نشینم پوست پاهایم جوش زده دکتر گفته که نباید زیاد بنشینم، ولی مگر می شود. من اگر بخواهم برای چشمم دکتر بروم و ویزیت بدهم و عینک بگیرم دو برابر پولی را که در آوردم باید خرج کنم. چقدر باید پول بدهم؟ اما با توجه به بازار کاری که برای ما خانم ها وجود دارد ترجیح می دهم که توی خونه بنشینم و کار کنم و حرف این و آن را نشنوم، حرف پسرها را . در محیط کار درمورد دختری به سن و سال من هم، که همه انتظار دارند دختر در بیست سالگی شوهر کرده باشد، فکر می کنند ترشیده است و تصور می کنند که هر پیشنهادی را روی هوا می زند. سختی های کار در خانه را بهتر تحمل می کنم تا این حرف و حدیث ها را.
- **در کار تزئین لباس مردها هم کار می کنند؟**
- نه در کار دست نه. ولی در برش و خیاطی چرا .
- **خانم های افغانی چطور؟**
- شنیدم جدیداً وارد بازار کار ما شده اند . اما من ندیدمشان. خانمی هست که توی کار ما یکی از بزرگان کار دست است. ۵شنبه به ۵ شنبه با شوهرش می آید . بیشتر مزون دارها با او کار می کنند. چون با شوهرش می آید مزون دارها پولش را بهتر می دهند. همراهی شوهرش به او قدرت مانور می دهد. تازه گران تر از ما هم می گیرد. مثلا کاری را که من ۱۵۰ هزار تومان گرفته بودم او ۱۸۰ هزار تومان گرفته بود. با تعداد زیادی از خانم های افغانی کار می کند. در حقیقت پخش کننده ی کار دست است. کار دست را می گیرد. یکی دو نفر طراح دارد و کار سنگ دوزی را هم که خانم های افغانی برایش می زنند. مزون دارها راضی اند با او کار کنند و با ما کار نکنند. با این که همه مزون دارها متفوق القولند که کارهای من تمیزتر از ایشان است. ولی چون من خواسته شان را اجابت نمی کنم ترجیح می دهند گران تر به او بدهند ولی به من کار ندهند.
- **چند نفر را می شناسی که مثل خودت کار می کنند؟**
- ۴ یا ۵ نفر. خیلی از کسانی که می شناسم دیگر کار نمی کنند. چون آنها مثل من نیاز به کار نداشتند. بعضی هم برای تهیه جهیزیه شان کار می کردند و بعد هم کار را کنار گذاشتند. خانمی هم بود که توی خونه حوصله اش از بیکاری سر رفته بود، می آمد کار می گرفت.
- **اگر همه ی کسانی که کار شما را می کنند با هم باشند و تصمیم های جمعی با هم بگیرند، آیا نمی شود شرایط کار را تغییر داد؟**
- چرا ولی این کار را نمی کنند. توی کار ما رقابت است. ما صنف نداریم که اگر یک نفر یک کار را می زند و کارفرما شروع کند روی قیمت آن کار بازي در آورد بیايند مراجعه کنند به صنف و آنجا روی کار قیمت بزنند و کارفرما متعهد شود که آن را بدهد. ما همچو چیزی را نداریم. من خانمی را می شناسم که اگر کاری را من می زنم ۲۰ تومان او می آید ۱۵ هزار تومان می گیرد که کار را حتما خودش بگیرد. مخصوصاً خانم هایی که از جاهای خیلی پایین مثل ورامین می آیند و یا خانم های افغانی که برای اینکه بتوانند کار را بگیرند حاضرند با کمترین قیمت کار را انجام دهند . حتا اگر اهل رابطه هم نیستند ولی اینطوری کار را می گیرند. خب مسلم است کارفرما هم یکی مثل او را ببیند به نفعش است که کار را به او بدهد. یکی از دلایلی که صنف نداریم این است .
- **یعنی فکر میکنی این رقابت باعث می شود که شما يك صنف نداشته باشید؟**
- یکی رقابت است و یکی دیگر اینکه کسانی که این کار را انجام میدهد از اقشار بسیار ضعیفی هستند. تقریباً زنان و دخترانی که هر کاری از دستشان بر نمی آید، نمی توانند از خانه خارج بشوند و به پول هم خیلی نیاز دارند. در نتیجه ...
- **در کار شما چه کسانی صنف دارند؟**

- صنف پوشاک، صنف خیاط ها
- **این صنف ها چطوری تشکیل شده اند؟**
- کسانی می روند دنبال صنف. حالا فرض کنید صنف هم تشکیل شد. مساله این است که به ما بهای زیادی نمی دهند. کارفرمای اصلی ما مغازه دارها هستند که مردند و کار دست زن ها هم بیشتر زن هستند و مغازه دار حاضر نیست زنها را به حساب بیاورد. ولی قشر خیاطها مرد هستند. توشون زن هم هست ولی مردها بیشتر از پس هم برمی آیند.
- نوع کار هم مهم است. من یک خانمی خیاطی را می شناختم در همین مزونی که کار می کردم. هر وقت دلش می خواست می آمد. کار را دیر می رساند. بدقولی می کرد. بدقولی او را باید مجبران می کردیم. اگر کارفرما بهش فشار می آورد قهر می کرد و می رفت. دو روز پیداش نمی شد و صاحبکار از ترس این که کارش نماند می رفت منت او را می کشید و باهش راه می آمد. چون خیاط خوب را هر جایی نمی توانند پیدا کنند. اما هم تعداد کار دست زن ها بیشتر از خیاط هاست و هم اینکه خیاط خوب کم است. آگه یک کار دست خراب شود، میتوان با اضافه کردن چند تا سنگ و پولک آن را درست کرد ولی اگر خیاطی نباشه هیچ کاری دوخته نمی شه که به کار دست زن برسه، یا آگه خیاط ماهر نباشه و لباس رو خراب بدوزد هیچ کاری نمی شود کرد. واسه ی همین مشکل ما بیشتر است.
- **یعنی این که بیشتر تزیین کاران زن هستند واز طبقات پایین هستند و تعدادشان زیاد است باعث می شود که رقابت شدیدتری بین آنها وجود داشته باشد و نتوانند در یک صنف جمع شوند.**
- **حتا آگه صنف داشته باشیم ولی صنموم کاری نمی تونه بکنه؟**
- **چرا نمی تونه ؟**
- ببینید فرض کنید صنف هم داریم و با یک آدم سر حساب و کتاب من به مشکل برمی خورم. می روم به صنف مراجعه می کنم. به من چی می گن. می گن برو خانم لباستو بیار ما قیمت بگذاریم. کار شناسی کنیم. این که چه افرادی در آن صنف هستند که می خواهد کار را کارشناسی کنند، خودش خیلی مهم است. کسانی که وارد صنف می شوند از ابر قدرت های صنف عرو سندن. همیشه نفع خودشان و همکارانشان را بیشتر می خواهند. حالا قرض کنید بیایند و کار من را کارشناسی هم بکنند، قیمت خوبی هم بگذارند. حالا چه کسی او را مجبور می کند که پول منو بدهد؟
- **صنف خیاط ها را چه کسی زورشان می کند که از خیاط ها دفاع کنند؟**
- هیچ کس. نهایتا بتوانی شکایت کنی. دنبال شکایت بدوی.. نتیجه ای هم نخواهد داشت. از صنف کسانی مثل ما استفاده ی زیادی نمی برند. چرا مغازه دارها توی صنف پوشاک دارند استفاده اش را می برند. اگر بین خودشان مشکلی پیدا کنند مغازه دارها دور هم جمع می شوند و جمعی کاری انجام می دهند. مثلا یکی از مغازه دارهای معتبر که خودش رییس صنف پوشاک است با یکی از خانم ها مشکل پیدا کرده بود.. طرح های او را به سایر مغازه ها داده بود. همه راجع کرد و گفت که هیچ کس حق ندارد به این خانم مغازه اجاره بدهد. یک سالی این خانم این در و آن در زد تا بتواند مغازه ای بگیرد ولی موفق نشد.
- بعد هم مغازه دارهای صنف پوشاک پروانه کسب دارند، درحالی که به خاطر پروانه کسب شان لیست شان مشخص است. ولی ما توی خونه کار می کنیم.
- **پس توی خونه کار کردن هم دلیل دیگری است برای اینکه مانع می شود برای این که صنفی داشته باشد.**
- **درسته از این جنبه مانع پیشرفت کار می شود، ولی از یک طرف دیگر خوبه. چرا که توی این جامعه کسانی که پروانه کسب دارند باید مالیات بدهند و این طوری ما مالیات نمی دهیم.**
- **مامور مالیات که نمی آید نگاه کند که من چقدر کار می کنم. چقدر بیکاری دارم چقدر در می اورم، باید مالیاتم را بدهم. پولی که من درمی آورم آنقدر زیاد نیست که زندگی ام را بچرخاند وای به حال اینکه بخوام مالیات هم بدهم. فرض بگیرد که به هر مغازه داری ده بیست نفر مراجعه کند برای گرفتن کار تزیین لباس عروس. من آنها را نمی شناسم. حداکثر من ده بیست نفر آدم را بشناسم. که خیلی سال است که کار می کنند. خیلی از مغازه ها با کسانی کار می کنند که ما اصلا آنها را نمی شناسیم و نمی توانیم هم دیگر را پیدا کنیم تا دور هم جمع بشویم و بخواهیم کاری جمعی انجام دهیم. اگر ما بخواهیم روی مغازه دارها فشار بیاوریم مغازه دارها ترجیح می دهند با ما کار نکنند و بروند با کسانی دیگری کار کنند.**
- **پس جدا بودن شما ها باعث می شود که نتوانید کار جمعی انجام دهید. یکی از مضرات کار در خانه این است که آدم نمی تواند همکاران خودش را بشناسد و قوانینی که وجود دارد مانعی دیگر است مثل مالیات های سنگین و شرایط سخت برای دادن مجوز کسب و...**

- من با مالیات دادن مخالف نیستم. به نظر من مالیات گرفتن خوب هم هست به شرطی که در مقابل مالیاتی که می دهم چی دریافت می کنم؟ مادر من سال های سال خیاطی کرد. توی تمام این تولیدی ها کار کرد. تا خرج زندگی مون را بچرخاند ولی بیمه ندارد. بیست و چند سال است که کار می کند ولی بیمه نیست. چون بیشتر تولیدی ها کارگر زن می گیرند به این شرط که بیمه نکنند. اگر ما صنف داشته باشیم دیگر شناخته شده ایم. اگر بخواهیم برویم با مغازه داری کار کنیم قطعاً آن مغازه دار باید من را بیمه کند و مغازه دار ترجیح می دهد اصلاً این کار را نکند. ترجیح می دهد برود سراغ کسانی که شناخته شده نیستند مثل آن افغانی ها و ... همان طور که تمام این سالها این گونه بوده است. من بیایم پروانه کسب بدهم مالیات بدهم. که مرا بیمه کنند. شرایط بیمه شان که خوب نیست. مزایایی که برای ما ندارند ولی مالیات را می خواهند بگیرند. وقتی این چیزها را می بینم و حساب می کنم می بینم که اینطور کار کردن بد نیست. شما اول بیا بید بقیه چیزها را درست بکنید وقتی کارها روی روال افتاد که توانستید همان لحظه ی اول مرا بیمه کنید و مرا تحت پوشش بدهید من مالیات هم میدهم.

- فکر می کنی چه شرایطی باید فراهم باشد که صنفي تشکیل شود که از حقوق شما دفاع کند و نگذارد که این طوري حق شما ضایع شود.

- واقعا نمی دونم. ما قشری هستیم که این وسط له شده ایم. خودم را در نظر می گیرم آن زمانی که اوج شادی و نشاط این چیزهای جوانان است، آن زمانی که باید دنبال ازدواج و این طور چیزها باشم باید دنبال این بودم که کار کنم پول درآرم. درسم را کج دار و مریز بخوانم. اگر واقعا جامعه می خواست به امثال ما کمک کند، وضع مدرم این نبود. مدرم بیست سال کار کرد. پدرم اعتیاد داشت. ۶ ساله که پاکه. مدرم از يك سالگی من کار کرده بود. توی این مدت هم برای حل مشکلاتش به هر نهادی مراجعه کرد از مجلس گرفته تا بقیه جاها که بتواند و امی بگیرد یا بتونه بیمه بشود. همه می گفتند چون شوهر شما در قید حیات است و سرپرست خانواده ی شماست نمی توانید بیمه شوید.

- چه ربطی دارد؟

- مامان من کار اداری نداشت. هیچ مغازه داری هم او را بیمه نکرده بود. یادم می آید صبح ها که هنوز هوا تاریک بود می رفت سرکار و شبها هم تاریک بود که برمیگشت. دو تا برادرم کوچکتر بودند. من خیلی مشکلات داشتم. همیشه سعی می کرد سرش را پایین بیاورد کارش را بکند بیشترین کار را بکند و کمترین دستمزد را بگیرد تا همیشه کار داشته باشد. نجابتش را حفظ کند. تمام این مشکلات را کشیده ایم. الان که مادر من این همه کار کرده و مشکل داره، کمردرد دارد و هزار بیماری دیگر، يك دفترچه بیمه هم ندارد. تازه او من که خانم های خانه دار را تحت پوشش بیمه قرار می دهند. آن هم چه بیمه ای! کاش بیمه ی کامل بود. فرض کنید آزمایشی که بخواهید بدهید و چکاب کامل که بدون دفترچه می شود ۲۰۰ هزار تومان با این دفترچه می شود ۱۵۰ هزار تومان. اگر هم بخواهد بازنشسته شود باید باز ۲۰ یا ۳۰ سالی بگذرد تا بتواند حقوق بازنشستگی بگیرد. کی از من و امثال مادر من حمایت می کند. آیا قانونی هست؟ قوانین همیشه نقص دارند. بزرگترین مشکل ما این است که زن در این جا هیچ ارزشی ندارد.

به واقع چه کسی می تواند به سوال این دختر جوان پاسخ دهد؟

\*\*\*

در خیابان های مناطق پایین شهر که گشتی بزنی در و دیوار پر است از آگهی های دست نوشته ای درمورد کار منجوق دوزی در منزل. کاری که معمولاً زنان مهاجر افغانی انجام می دهند.

افغانی بود. سی ساله به نظر می رسید. همسرش به افغانستان برگشته بود و منتظر بود چند ماه دیگر برگردد. تمام بار زندگی بر دوش خودش بود. نگران دختر ۱۵ ساله اش بود. می گفت افسردگی گرفته. همه اش توی خودش است و با همه پرخاشگری می کند. دختر از این که مهاجر است، از این که مملکتش آنقدر امن نیست که بتواند در آنجا درس بخواند ناراحت بود. از این همه فقری که دچارش بود عذاب می کشید و کسی نبود پاسخی به سؤالش بدهد که چرا باید امثال او و خانواده اش این همه بدبختی بکشند؟ در مدرسه به کسی نگفته بود که افغانی است. از هر دری حرف می زد. می گفت با مادرش مدتها روی لباس ها منجوق دوزی می کرده است. چندماهی می شد که این کار را کنار گذاشته بودند.

- دیگر از دیدن هر چه لباس و منجوق است حالم به هم می خورد. مدرم که این چیزها را می بیند دیگر دیوانه می شود.

- چرا؟

- کار خیلی سختی است. مدتهای طولانی این کار را می کردیم. من هم به او کمک می کردم. نمی توانستم کاری انجام ندهم. برای تامین مخارج زندگی پول لازم داشتیم.
- در روز چند ساعت کار می کردید؟
- خیلی... نمی دانم. شاید ده دوازده ساعت.
- چقدر دستمزد می گرفتید؟
- برای هر بلوز که تمام قسمت جلوی آن را منجوق دوزی می کردیم ۱۵۰ تومان.
- چقدر؟ صدو پنجاه تا تک تومانی؟
- بله. اوایل ۱۵۰ تومان می گرفتیم. بعد همه ی خانم هایی که کار می گرفتند اعتراض کردند و گفتند که ما با این دستمزد کار نمی کنیم. صاحب کار هم مجبور شد ۲۰۰ تومان بابت هر بلوز بدهد.
- برای هر کدام چقدر وقت می گذاشتید؟
- دو سه ساعت. حساب کنید برای اینکه بتوانیم ۵۰ هزار تومان داشته باشیم، باید چند تا از این بلوزها را می دوختیم. تازه کلی هم باید صبر می کردیم تا دستمان به پول برسد.
- از کجا کار می گرفتید؟
- در همسایگی مان خانم پیری بود که می رفت از تولیدی ها کار می گرفت و بین همسایه ها پخش می کرد. يك بار بابت حدود ۲۰۰ تا کار که با کمک همسایه ها و فامیل ها دوخته بودیم، هیچ پولی نگرفتیم. می گفت وقتی کار را برای صاحب تولیدی برده قبول نکرده است. گفته باید همه را بشکافید. چون طرح را آن طور که من گفته ام نزده اید. نمی شود که منجوق ها را شکافت. لباس ها خراب می شود. در نتیجه پولی به او نداده بود. طفلی آن روز کلی گریه کرد. گفت از همه ی شما شرمنده ام. صاحب تولیدی آنقدر با او بدرفتاری کرده و بهش توهین کرده بود که اشکش را جلوی همه ی کارگروهاش درآورده بود. خلاصه تصمیم گرفتیم که دیگر این کار را ادامه ندهیم.
- جای دیگری کار نمی کنی؟
- چرا چند وقتی است که روزهای تعطیل، زمانی که درس ندارم به خانه ی یکی از همسایه ها می روم. تولیدی دارد. درز مچ پیراهن مردانه را چرخ می کنم.
- چقدر می گیری؟
- هنوز معلوم نیست بابت هر درز چقدر بدهد. باید یکی دو ماهی کار کنم تا پول بدهد. تمام وقت که کار نمی کنم. خدا خدا می کنم پدرم زودتر برگردد. دلم می خواهد درس بخوانم. برای خودم کسی بشوم برای مملکت کاری انجام دهم. دوست دارم عمران بخوانم. می دانید با این همه خرابی که در کشور هست مهندس عمران خیلی به درد می خورد.
- چشمانش برق می زند هنگامی که از آرزوهایش در مورد درس خواندن و مهندس شدن حرف می زد؟ و اندیشیدم که چقدر امکان دارد دختری مانند او بتواند به آرزویش برسد؟

